

ساز و کار ورود، صعود، نزول و خروج ایل قاجار در منحنی قدرت سیاسی

دکتر قباد منصوربخت استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
محمد محمود هاشمی دانشجوی دکتری تاریخ ایران

چکیده

پایه گذاران حکومت های سلطنتی در تاریخ ایران عمدتاً از جوامع قبیله‌ای برخاسته‌اند و پس از رسیدن به اوج قدرت به صورت ناخواسته فرآیند نزول و خروج از صحنه قدرت را طی کرده‌اند. این امر از میان قبایل، با ورود به عرصه یکجانشینی و تغییر شیوه زندگی، بناچار باعث تغییر در بنیان‌های مادی و معنوی قدرت و یا علت فروپاشی این بنیان‌ها می‌گردیدند و لاجرم مدتی بعد مدعی تازه‌ای از راه می‌رسید و قدرت را تصاحب می‌کرد. قاجارها نیز با چنین ساز و کار به قدرت رسیدند؛ اما زوال و سقوط آنان نه بر پایه‌ی ساز و کار فوق که با ساز و کاری بی‌سابقه‌ای در تاریخ ایران روبرو گردید. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که قاجارها علی‌رغم ایستادگی در برابر نوسازی، به اجبار به نوسازی نظامی تن در دادند؛ اما عدم دریافت صحیح آنان از نوسازی نظامی و پیامدها و نتایج مترتب بر آن، موجبات سقوط و زوال آنان را به دست واحد نظامی نوین فراهم ساخت.

واژگان کلیدی: قاجاریه، قوای قزاق، نوسازی نظامی، ایل قاجار، تهران.

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: gmansourbakht@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ طولانی و پرحادثه ایران، همواره قبیله یا ایل مهم‌ترین و اساسی‌ترین خاستگاه قدرت سیاسی مدعیان تصاحب قدرت به شمار می‌آمده است.^۱ قبایل اگر چه همواره گرفتار اختلافات و تخصیصات داخلی بودند؛ اما عموماً در شرایط مناسب و پس از ظهور رهبری توانمند و فوق‌العاده از انسجام و اتحاد درون ایلی لازم برخوردار می‌شدند. تشکیل اتحادیه‌های ایلی، موجبات افزایش کمی و کیفی توان جنگی قبایل را در پی داشت و در نهایت امکان حضور مدعی جدیدی را در عرصه قدرت سیاسی فراهم می‌ساخت. با شکست صاحبان قدرت و خروج آنان از صحنه، بازیگران جدیدی در صحنه قدرت سیاسی ظاهر می‌شدند؛ اما قبیله یا اتحادیه قبیله‌ای جدید در اوج قدرت، ناخواسته و نادانسته در سراشیب نزول به حرکت در می‌آمد و سرانجام در شرایط مقتضی به دست رقیب تازه از پا درمی‌آمد و نه تنها قدرت سیاسی، بلکه موجودیت اجتماعی خویش را نیز از دست می‌داد.

ابن خلدون با تامل و تعمق در این فرآیند و آسیب‌شناسی آن، علت امر را زوال عامل اصلی اتحاد و انسجام قبایل؛ یعنی عصبیت معرفی کرد. چرا که پس از به قدرت رسیدن قبایل و سکونت در شهر و تن در دادن اجباری به الزامات و اقتضات زندگی شهری و تقسیم ایل به گروه‌های جمعیتی کوچک‌تر و پراکندگی آنان در نقاط و نواحی مختلف، در نهایت به پذیرفتن خوی و خلق شهرنشینی و از دست دادن خوی قبیله‌ای و جنگاوری و عجز از دفع مخالفان و مدعیان منجر می‌شد. صرف نظر از موارد جزئی، در صحت و اعتبار کلیت نظریه ابن خلدون و قابلیت تبیینی آن نسبت به مصادیق متعدد تاریخی، نمی‌توان تردید کرد. این قاعده تا زمان تاسیس سلسله قاجار، قاعده غالب به شمار می‌آمد. ایل مزبور نیز در بستر رقابت‌ها و اقدامات خونین و تکاپوهای این چنین به قدرت سیاسی دست یافت و ناخودآگاه در مجرا و مسیر ساز و کارهای پیشین یعنی سازوکار طبیعی افول و انحلال بنیان‌های قدرت ایلی مستقر در نهاد سیاست قرار گرفت؛ اما برخلاف فرآیند تاسیس سلسله، عامل اصلی انقراض، سازوکاری جدید و بی‌سابقه در ایران بود که از قضا برخلاف عادت شکل گرفته بود و منظور اصلی از آن تقویت و تحکیم اساس سلسله قاجار و تضمین بقای آنان بود. نیروی قزاق در پاسخ به اقتضات و الزامات شرایط بین‌المللی و حلّ مسأله ناتوانی قشون قدیم و ایلیاتی در برابر نظام جدید (ارتش مدرن) تشکیل شد؛ اما در نهایت به خروج ایل و خاندان قاجار از صحنه قدرت نظامی و سیاسی منجر شد و به جای حلّ مسأله، مسأله جدیدی را تولید کرد که از حیث وجوه مختلف کمی و کیفی با مسأله اولیه قابل قیاس نبود.

سوال تحقیق: با توجه به مسأله مطروحه، این مکتوب در پی پاسخ به این پرسش است که چرا نوسازی قشون به جای تقویت و تضمین بقای قاجاریه، به عمل معکوس منجر شد و روند فروپاشی آنان را تسریع کرد؟ آیا این امر نتیجه اجتناب ناپذیر نوسازی نظامی بود یا این که صورت و سیرت نوسازی نظامی به کار گرفته شده در این دوره به چنین عاقبتی منجر می شد؟

فرضیه تحقیق: مطالعات اولیه در باب موضوع، این فرضیه را به وجود آورده است که ناتوانی قاجارها در درک عقلانی شرایط جدید و نسبت آن با شرایط قدیم، آنان را به مخالفت و معارضة با تمدن جدید و نوسازی کشاند و در نتیجه عدم امکان حفظ و تداوم شرایط و روابط و مناسبات کهن در عرصه‌های مختلف به رویگردانی از تمدن جدید منجر شد؛ اما واقعیت ارتشهای نوین و سلاح‌های گرم و دوزن و ناتوانی در دفع آنها، رویگردانی از نوسازی نظامی را غیرممکن ساخت.

اما درک حسی قاجارها از نوسازی نظامی و تلقی ظرف و مظلوف از نسبت سنت و مدرنیسم و بی‌توجهی به الزامات و اقتضات آن از یک سو و پیامدهای آن در تغییر روابط و مناسبات و صورتبندی نوین اجتماعی از سوی دیگر به عملی تقلیل‌گرایانه از نوسازی نظامی یعنی نظم و نظام ظاهری در سواره نظام و پیاده نظام و استفاده از سلاح گرم به جای سلاح سرد منجر شد. با این نحوه نظر و عمل ایل و خاندان قاجار بتدریج از ساختار و سازمان قشون خارج شدند و در مقابل آن واحد نظامی مدرنی تاسیس شد که از سویی فاقد تعلق خاطر عاطفی، قومی و یا اعتقادی نسبت به خاندان و ایل قاجار بود و از سوی دیگر به عنوان نهادی مدرن در تعارض با نهادهایی قرار گرفته بود که قاجارها با تمام وجود از نوسازی آنها ممانعت می‌کردند. بر این اساس، این مکتوب بر آن است با بررسی چگونگی ورود ایل قاجار به عرصه قدرت سیاسی، چرایی و چگونگی روی آوری دربار قاجار به نوسازی نظامی و نقش نوسازی نظامی را در فروپاشی بنیان‌های ایلی قدرت سیاسی قاجاریه تبیین کند.

فرآیند اتحاد، انسجام، تثبیت قدرت و آغاز فروپاشی زندگی ایلی

ایل قاجار به عنوان یکی از پایه‌های اصلی قدرت جنگی و سیاسی صفویه، در منازعات بین ایلی و همچنین روابط و مناسبات میان شاه و ایلات، کمترین صدمه را متحمل شد. به همین علت نیز در هنگام خروج صفویه از صحنه قدرت، اصلی‌ترین و تواناترین ایل مدعی قدرت به شمار می‌آمد. علی‌رغم قلت جمعیت قاجارهای استرآباد نسبت به سایر مدعیان قدرت، به دلیل شجاعت و انسجام ایلی (لسان الملک سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹) در تصاحب قدرت از دیگران پیش افتادند. اگر چه ظهور نابغه‌ای نظامی به

نام نادر و در وهله بعد توفیق کریم‌خان در کسب قدرت، سه نسل از سران قاجاریه را با ناکامی همراه ساخت. فتحعلی‌خان قاجار و سپس پسر و نوه‌اش محمد حسن‌خان و حسینقلی‌خان جهانسوز به دست نادر و کریم‌خان از پای درآمدند. این سه نفر یا سه تن علی‌رغم تلاش‌های فراوان در ایجاد اتحاد ایلی و انسجام بخشیدن به ایلی قاجار ناکام ماندند و در نهایت هر سه با مخالفت تیره مدعی دولو مواجه شدند. تا آنجا که دولوها در کشتن و شکست آنها دخالت داشتند (معمد الدوله، ۱۳۴۵: ۳۵۲-۳۵۱) این تکاپوها در نسل سوم توسط آقامحمدخان به نتیجه رسید و قاجارها سرانجام قدرت سیاسی را فراچنگ آوردند. وی با سه اقدام اساسی بر منازعات درون ایلی فایق آمد:

نخست: با واگذاری مناصب نظامی و حکومتی به سران طایفه دولو آنان را با خود متحد ساخت (هدایت، ج ۹: ۷۲۲۰-۷۲۱۹) و با بذل پول آنان را دلگرم و فرمانبردار ساخت (ساروی، ۱۳۷۱: ۶۴). همچنین آنها را مجبور کرد تا اهل و عیال خود را در تهران بگذارند و بدین ترتیب از آنها گروگانی گرفت و سپس آنها را به ماموریت نقاط مختلف می‌فرستاد (ملکم، بی تا، ج ۲: ۱۱).
دوم: به دلیل تقدم اتحاد خانوادگی بر اتحاد ایلی^۲، برادران مدعی را از سر راه برداشت تا آنجا که وفادارترین برادرش جعفر قلی‌خان را با حيله به تهران کشاند و کشت تا در آینده مدعی جانشینی وی نشود (واتسن، ۱۳۴۰: ۱۰۴).

سوم: با انتخاب تهران به پایتختی فاصله مکانی خود با ایلی را به حداقل رساند تا هم مهار ایلی را در دست داشته باشد و هم در صورت شکست، به سرعت به سمت عقبه سپاه عقب نشینی کند. این سیاست توسط فتحعلی‌شاه دنبال شد. وی عمویش علیقلی‌خان را کور و تبعید کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج اول: ۵۴) سپس برادر شورش خود حسینقلی‌خان را کور کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۱۵) محمد شاه نیز راه جدش را ادامه داد و پس از غلبه بر عموهای شورش‌اش شجاع‌السلطنه و فرمانفرما، اولی را کور و دومی را حبس نمود (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۴۳۴). در سال دوم سلطنتش، نه تن از شاهزادگان؛ علینقی میرزا رکن الدوله، محمدتقی میرزا حسام السلطنه، شیخ الملوک شیخعلی میرزا، امام وردی میرزا، محمودمیرزا، اسماعیل میرزا، محمدحسین میرزا حشمت الدوله و بدیع الزمان میرزا را در اردبیل زندانی کرد (همان: ۴۳۹) و مهم‌تر از همه، دو برادرش جهانگیر میرزا و خسرومیرزا را که با وی مخالفت ورزیده بودند، کور کرد. او نسبت به سایرین نیز چندان سختگیر بود که تهران به صورت زندانی برای برادران و عموهای شاه درآمده بود. زیرا شاه می‌ترسید که ناگاه یکی از آنها مدعی سلطنتش شود و بر او بشورد (فالاندن، ۲۵۳۶: ۱۱۵).

ناصرالدین شاه نیز از جانب برادرش عباس میرزا احساس خطر می‌کرد، چندان که نقض فرمان در باب تبعید عباس میرزا از سوی امیرکبیر، موجب شد که کینه امیرکبیر را به دل بگیرد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۰۴)؛ اما پس از چندی عباس میرزا برای سالیان طولانی از ایران تبعید شد. در سایر موارد نیز سیاست آقامحمدخان دنبال شد. فتحعلی‌شاه بر طبق وصیت آقامحمدخان پسر چهارمش عباس میرزا را به ولیعهدی انتخاب کرد تا با توجه به جد مادری عباس میرزا که محمدخان قاجار دولو بود مشارکت و اتحاد دولوها در سلطنت تضمین شود (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۷۰). متعاقب آن مناصب متعددی به دولوها واگذار شد. آصف‌الدوله دولو افزون بر دامادی شاه به وزارت اعظم نیز رسید (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰۲ و اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۴۵). آصف‌الدوله پس از مرگ فتحعلی‌شاه جانب محمدشاه را گرفت و اگر چه مدعی وزارت بود؛ اما در نهایت والی خراسان شد، ولی چندی بعد پسرش حسن خان سالار شورش کرد و سرانجام شورش وی در عصر ناصری توسط امیرکبیر سرکوب شد و حسن خان سالار علی رغم مخالفت شاه اعدام شد؛ اما شاه که در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود، در صدد دلجویی از دولوها برآمد (هدایت، ج ۱۰: ۸۴۷۰). به این ترتیب قاجارها نیز چون سایر سلسله‌های ایلاتی با سیاست تهدید و تطمیع اتحاد و انسجام ایل خود را ممکن ساختند؛ اما پس از مرگ آقا محمد خان سیاست تقسیم مناصب و مقامات کشوری و لشکری میان سران ایل تغییر کرد و مناصب و مقامات اصلی از ایل قاجار به خاندان سلطنت منتقل شد (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۴؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۳۶-۱۸۴) در دوره محمد شاه نیز این روش دنبال شد، با این تفاوت که مناصب از فرزندان فتحعلی شاه به فرزندان عباس میرزا منتقل شد.

کتاب ارزشمند اعتماد السلطنه، مندرجات المآثر و الآثار، آشکارا از انحصار مناصب عمده حکومتی و بالای نظامی در دستان شاهزادگان قاجاری (فرزندان محمد شاه و ناصرالدین شاه) خبر می‌دهد. این سیاست در ابتدا به تثبیت قاجاریه در سراسر کشور منجر شد؛ اما با ازدیاد پرشتاب شاهزادگان، تناسب و توازن میان مناصب و مقامات و نامزدهای تصدی آنها؛ یعنی شاهزادگان بر هم خورد. از این پس تقسیم بندی منزلتی دیگری در ایل قاجار صورت گرفت. در نخستین تقسیم بندی ناخواسته و نادانسته در دوره فتحعلی شاه و انحصار حکومت ایالات و ولایات به شاهزادگان، ایل قاجار به اعضای خاندان سلطنت و اعضای ایل تقسیم شد و در دفعه دوم در زمان محمد شاه و بخصوص ناصرالدین شاه، شاهزادگان به درجه اول، دوم و سوم تقسیم شدند. برادران و پسران هر پادشاه بسته به موقعیت از نردبان قدرت بالا می‌رفتند و با تغییر پادشاه پایین می‌آمدند؛ اما در هر حال مجموعه شاهزادگان داخل و خارج دایره قدرت، از یک سو فاقد مهارت شغلی و بی ارتباط با امورتولیدی بودند و از سوی دیگر با استغراق در

زندگی پرتجمل و پرهزینه بخش عمده درآمدهای دولتی را نابود می کردند. تا آنجا که امیرکبیر برای اصلاح کسری بودجه سی و سه درصدی کشور، مستمری و مواجب شاهزادگان شاغل و غیر شاغل را کاهش داد و توانست بین «مداخل و مخارج» موازنه برقرار کند. از این رو شاهزادگان که ناتوان از اقدام عملی در برابر اقتدار امیرکبیر بودند کینه او را به دل گرفتند (اعتماد السلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۰-۲۰۹) به دنبال آن توطئه و شورش تعدادی از امرای نظامی در فوج قهرمانیه و دیگر افواج ساخلوی تهران علیه امیرکبیر (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۸۰) با حمایت شاه سرکوب شد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۰۱۰-۱۰۰۹) در عین حال شاه مانع از سرکوبی تمام توطئه گران و مخالفان امیرکبیر شد (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۲۲). تداوم توطئه‌های اعیان و شاهزادگان و سران ایل قاجار سرانجام به قتل و حذف امیر کبیر منجر شد و اوضاع پیشین اعاده گردید؛ اما مسأله حل نشد، زیرا مخالفت امیر کبیر با مواجب و مستمری شاهزادگان بیکار، صرفاً مسأله ای مالی و اقتصادی نبود. این امر معضلی سیاسی و اجتماعی به شمار می آمد، چرا که باری گران و فوق تحمل بر دوش جامعه و حکومت نهاده بود.

محدودیت مقامات و مناصب باعث گشته بود تا شاهزادگان صاحب منصب با شدت هر چه تمام تر در حوزه حکومتی خود با چپاول و رشوه خواری به قیمت بیچارگی مردم، مال اندوزی کنند (کرزن، ۱۳۴۷: ۸۱) تداوم مال اندوزی و ثروتمندتر شدن این گروه از شاهزادگان با محروم ماندن شاهزادگان درجه دوم و سوم از مواجب، مستمری و مناصب و مقامات، موجبات پیدایش و گسترش شکاف طبقاتی میان اعضای خاندان سلطنت را فراهم ساخت و به صورت طبیعی مرحله دیگری از فروپاشی جمعیتی ایل در فرآیند یکجا نشینی تحقق یافت. به دنبال افراد عادی ایل، شاهزادگان دور از زور زور بتدریج از طبقه ثروتمند و بالای خاندان سلطنت جدا شدند و به طبقات پایین پیوستند. به طوری که در دوره مظفری تعداد شاهزادگان بی نام و نشان آن چنان زیاد شده بودند که نه شاه، نه وزرا و نه دیوانیان اسم و رسم آنها را نمی شناختند (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۱۵۰) در نتیجه تعدادی از شاهزادگان گمنام و بی پایه و رتبه و پیوسته به طبقات پایین، آشکارا به اعمال خلاف و مجرمانه روی آوردند و در هنگام دستگیری با جارو جنجال و اعتراض، حتی باعث عزل مقامات حکومتی می شدند (همان: ۲۸۲-۲۷۷) سرانجام کار به جایی رسید که مظفرالدین شاه برای حفظ شان شاهزادگان بی رتبه و گمنام، سلطان احمد میرزا عضد الدوله را مامور کرد تا عرایض شاهزادگان را به گوش شاه برساند (همان: ۲۸۴) به این ترتیب عواملی نظیر افزایش جمعیت، ثروت و قدرت که در جریان زندگی عادی ایل موجبات بهبود شرایط و موقعیت ایل و برتری آن نسبت به دیگران را فراهم می ساختند، پس از کسب قدرت سیاسی و یکجانشینی به ضد خود تبدیل شدند و با بر عهده گرفتن کارکردهای جدید به اصلی ترین عوامل

فروپاشی انسجام و وحدت ایل تبدیل شدند. در نتیجه بخش قابل توجهی از جمعیت ایل و خاندان قاجار ضمن جدا شدن از مسکن و ماوای ایل و پراکنش در سایر نقاط کشور و ورود به زندگی شهری و روستایی و تن در دادن به الزامات و مقتضیات آنها، در جایگاه طبقاتی جدیدی قرار گرفتند. در این وضع منافع آنها با طبقه و موقعیت جدید آنان گره خورده بود، نه با منافع سلسله قاجاریه؛ اما فرآیند مذکور به خروج ایل قاجار از صحنه قدرت سیاسی و نظامی منتهی نشد، زیرا این فرآیند در این وضع در نخستین مراحل سیر خود قرار داشت و هنوز به انتهای راه نرسیده بود؛ اما از این پس فرآیند مذکور یعنی فرآیند طبیعی مبتنی بر مدار تاریخ کهن در نیمه راه از ایفای نقش خویش باز ماند و لاجرم در نزول قدرت سیاسی و نظامی قاجاریه نقش اصلی را بر عهده نگرفت. بازگشتی که در تاریخ ایران حاصل شد، این نقش بر دوش عوامل و عناصر مدرن نهاده شد.

نوسازی نظامی و فروپاشی بنیان های قدرت ایلی قاجاریه

قاجارها نیز پس از به قدرت رسیدن، جنگجویان ایلات خارج از دایره قدرت را به کار گرفتند. بر این اساس: بختیاری ها، افشارها، لک ها و لرها در ساختار قشون قاجارها جای گرفتند «همه تیره ها هنگامی که شاه برای جنگ از آنها مالیات می خواست، مالیات می دادند (جز عربان و تیره فیلی) همگی ناچار بودند که شماری مرد جنگی که همیشه گوش به فرمان شاهند به میدان نبرد بفرستند» (جیمز موریه، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۷۱-۲۷۰) گاردان نیز ساختار قشون ایران را چنین توصیف کرده: «قشون ایران را می توان ۱۸۰/۰۰۰ نفر دانست و از این عده که ۷۰/۰۰۰ الی ۷۵/۰۰۰ نفر آنها به قشون رکابی موسوم بودند از خزانه دولتی حقوق می گرفتند، بقیه افرادی که ولایتی بودند در تحت امر شاهزادگان حکام بودند و از خزانه حکومتی ایشان مقرری دریافت می کردند و کار ایشان رفع طغیان های محلی بود و پادشاه نیز مقداری از این قشون رکابی را به کمک ایشان می فرستاد و از خزانه سلطنتی نیز مساعدت مالی می نمود» (آلفردوگاردان، ۱۳۶۲: ۸۴)؛ اما حمله ارتش مدرن و مجهز به سبک جدید و تسلیحات گرم روسیه به ایران در دفع دشمن و ورود به جنگ طولانی ده ساله، شکاف قدرت میان قشون ایلیاتی و ارتش مدرن را در صحنه عمل به روشنی هر چه تمام تر آشکار ساخت و ایرانیان را با مسأله ای بس عظیم در عرصه مرگ و زندگی و بقا و فنا مواجه نمود. لاجرم در جهت حل مسأله و معضل، با استمداد از فرانسویان در پی نوسازی نظامی و ایجاد ارتش مدرن برآمدند، اگر چه پیش از این واقعه، آقا محمدخان، با استخدام چند افسر قره باغی جدا شده از قشون روسیه تزاری سعی در نوسازی سپاه ایران داشت

(جمیل قوزانلو، ۱۳۱۵، ج ۲: ۶۸۰). اما این تلاش‌ها با موفقیت قرین نگشتند (قائم مقامی، ۱۳۲۶: ۱۲) طبعاً آقا محمدخان با توجه به اطلاعات به دست آمده از طریق جاسوسان خویش از قدرت ارتش روسیه، در پی علاج واقعه قبل از وقوع بود؛ اما عباس میرزا و وزیرش قائم مقام در متن واقعه، در زیر ضربات سهمگین توپخانه روسیه و مشاهده تفوق آنان، در پی علاج واقعه، بعد از وقوع بودند.

در چنین شرایطی، مشکل عملی و حل آن از ضرورت غیر قابل انکاری برخوردار بود. نوسازی قشون در این موقعیت نمی‌توانست معنایی جز ایجاد نظم و نظام در قشون و جایگزینی سلاح گرم به جای سلاح سرد داشته باشد. براساس این نظر و عمل، فرآیند نوسازی نظامی و تبدیل قشون ایلی به ارتش مدرن با کمک هیأت ژنرال گاردان فرانسوی آغاز شد. سازماندهی قشون با تولید توپ و سلاح‌های گرم در ایران آغاز شد؛ اما با انعقاد عهد نامه تیلسیت و صلح ناپلئون و تزار و اخراج هیأت گاردان، کار نیمه تمام ماند. این بار انگلیسی‌ها جانشین فرانسوی‌ها شدند. عباس میرزا سه طایفه شقاقی، کنگرلو و شاهسون را به انگلیسی‌ها سپرد. پیاده نظام جدیدی تشکیل شد که شامل سه هنگ از طوایف فوق و ده هنگ پیاده نظام شاهی می‌شد (گاسپار دروویل، ۱۳۶۵: ۲۷۴). تا این زمان فرماندهی واحدهای مختلف قشون عمدتاً با شاهزادگان قاجار بود که تحت فرماندهی عباس میرزا با روس‌ها می‌جنگیدند. شاهزاده علی خان ظل السلطان در قراباغ و گنجه (مهدی بامداد، ۱۳۴۷، ج ۲: ۳۸۱) شیخ علی میرزا در جبهه قبه و بادکوبه (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۷۰) و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمدعلی میرزا دولت‌شاه دو برادر همسن و رقیب عباس میرزا، در مواضع مختلف فرماندهی جنگ علیه روس‌ها را بر عهده داشتند.

در جنگ‌های دوره دوم نیز اسماعیل میرزا در سال ۱۲۴۱ به همراه عباس میرزا شرکت داشت (همان: ۳۶۸) عبدا... میرزا متخلص به دارا نیز در حوالی اردبیل کروفری کرد (همان: ۳۷۴) و در جنگ‌های داخلی نیز محمدعلی میرزا دولت‌شاه، عبدا... میرزا و خود عباس میرزا به دفعات جنگ با عثمانی‌ها را فرماندهی کردند. محمدقلی میرزا ملک آرا نیز در نبرد با ترکمانان به پیروزی دست یافت و شاه به پاداش پیروزی او، حکومت گرگان را ضمیمه قلمرو او ساخت (همان: ۲۵۶)؛ اما فرآیند نوسازی نظامی بتدریج این قاعده را بر هم می‌زد. اگر چه برخی از رقبای عباس میرزا مانند برادر بزرگترش محمد علی میرزا دولت‌شاه تلاش کردند تا نوسازی را مخالف با احکام اسلام جلوه دهند (جیمز موریه، ج ۲: ۲۵۳) ولی عباس میرزا با فتوا گرفتن از علما مبنی بر وجوب تجهیز مسلمانان به سلاح‌های جدید در برابر کفار، اقدامات او و همکفرانش را موقتاً خنثی کرد (همان: ۲۵۴) اگر چه در آن مقطع عباس میرزا ناگزیر از اخذ چنین فتوایی بود؛ اما در صورت عدم اخذ فتوا نیز، راهی جز نوسازی نظامی و ایجاد تغییر

در سازمان و سلاح قشون ایلیاتی وجود نداشت. در هر حال فرآیند نوسازی نظامی اگر چه آغاز شد، به صورت جدی و تمام عیار دنبال نشد، ولی در نهایت عباس میرزا توانست بیست و پنجهزار نفر سرباز تعلیم یافته تربیت کند (قوزانلو: ۸۱۵) اما با پایان جنگ های دوره دوم ایران و روس و انعقاد عهد نامه ترکمانچای و ناتوانی نظام جدید در دفع تهاجم روسیه از یک سو و تثبیت موقعیت روسیه در قفقاز و صف کشیدن در پشت رودخانه ارس ایمان و اعتقاد به کارآیی و کارآمدی نظام جدید را با تردیدهای جدی روبرو ساخت و باور به برتری قشون ایلیاتی را از نو احیا کرد. تا آنجا که در دوره محمد شاه نیز غیر از ایل قاجار، ساخت ارتش ایران را عشایر کرد، عرب، ترک و سربازان خراسانی تشکیل می داد که این سپاه نامنظم سه چهارم سپاه ایران را تشکیل می داد (فلاندن: ۱۴۷).

چنانکه اشارت رفت، واقعیات موجود نوسازی نظامی جهانی را به نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر تبدیل کرده بود. از این رو محمد شاه بر آن شد تا با استخدام افسران فرانسوی، نوسازی ارتش را دنبال کند؛ اما تهدیدات و مانع تراشی های روسیه و انگلیس مانع از به نتیجه رسیدن تلاش های افسران فرانسوی شد (همان: ۷۹). اگر چه روس ها دو نفر افسر خود را در خدمت محمد شاه قرار دادند تا در جریان لشکرکشی به هرات، در زمینه سنگر سازی و اردو کشی سپاهیان ایران را تعلیم دهند. وپروسکی افسر روس در این نبردها کشته شد. (لسان الملک سپهر، ج ۲: ۷۱۸) ناگفته پیداست که روس ها در این ماجرا، هدفی جز هدایت لشکر کشی محمد شاه به هرات در مسیر منافع خود نداشتند و طبعاً با توجه به دو جنگ اول و دوم با ایران، اساسی ترین مانع در نوسازی و تقویت سپاه ایران در این برهه به شمار می رفتند. ایران راه دیگری جز نوسازی نظامی نداشت، اقدامات حاج میرزا آقاسی در توپ ریزی و هزینه های گزاف این کار و اقدامات مهم و پردامنه امیر کبیر در اصلاحات و نوسازی قشون را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد؛ اما با به سرآمدن دولت مستعجل وی، اوضاع بیش از پیش به ضرر ایران تمام شد. هفت سال پس از عزل و قتل امیر کبیر، واتسن گزارش داد که تمام درجات قشونی با اعمال نفوذ یا رشوه قابل حصول است. در نتیجه در میان افسران قسمت فرماندهی، بی مایگی بسیار دیده می شد (واتسن: ۳۷). متعاقب این وضع، ایران باردیگر در جنگی نه چندان جدی از ارتشی اروپایی شکست خورد و با عقد معاهده پاریس و جداسدن افغانستان از ایران، بار دیگر ارتش ایلیاتی ناتوانی خود را در مقابله با ارتش مدرن انگلستان آشکار کرد. سپاه سنتی ایران که مبتنی بر سربازان ایلی بود، اگر چه به لحاظ اسلحه کما بیش دارای اسلحه گرم بود، بر پایه نظم و انضباط و سازمان نظامی مدرن اداره نمی شد، روش فرماندهی و اداره جنگ به روش سنتی و ایلیاتی صدها ساله ایرانیان بود و تعلیمات

نظامی افسران خارجی هنوز تغییرات عمده‌ای در طریقه استراتژی و تاکتیک نبرد ایرانیان به وجود نیاورده بود.

نهادینه شدن نوسازی نظامی و تشکیل دیویزیون قزاق

گسترش نظامیگری در اروپا و اختراع سلاح‌های جدید و اطلاعات نصف و نیمه ناصرالدین شاه از موارد مذکور، فصل جدیدی از نوسازی قشون را آغاز کرد. شاه با انتصاب سپهسالار به صدارت و اعتنا به آرا و افکار وی به اروپا سفر کرد و پس از مشاهده قدرت ارتش‌های اروپایی عزم خود را در نوسازی نظامی راسخ‌تر ساخت. و با صدور اطلاعیه‌ای قصد خود را از سفر دوم به فرنگ «تکمیل لوازم عسکریه» (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳ و ۲: ۱۷۰۷-۱۷۰۶) اعلام کرد. ابتدا در سال ۱۲۹۶ کوشید با استخدام چند افسر اتریشی نوسازی ارتش ایران را از سر گیرد. قرار شد هفت هزار نفر^۳ را به این افسران بسپارند تا آنها را تعلیم نظامی دهند (همان، ج ۴: ۲۳۸۳)؛ اما روس‌ها رسماً اعلام کردند که تاسیس فوج زیر نظر افسران اتریشی خصومت با ماست و مانع از ادامه کار آن شدند (مخبر السلطنه، ۱۳۶۴: ۵۲) بنابراین برای تشکیل نیرویی موافق با منافع روس‌ها، افسران روسی بر پادشاه قاجار تحمیل و بریگاد قزاق زیر نظر افسران روسی تشکیل شد.

آنچه با سوال این پژوهش مناسبت دارد، صرف نظر از نقش عامل خارجی و نفوذ روسیه در تاسیس بریگاد قزاق و استفاده از آن در جهت تامین منافع نامشروعش، آن است که با تاسیس این واحد نظامی دو نتیجه مهم حاصل شد: نخست اینکه دوگانگی موجود میان نو و کهنه اگر چه به صورت قطعی و نهایی حل نشد و ساختار و سازمان قشون ایلیائی همچنان باقی ماند؛ اما در کنار و به موازات آن، سازمان نظامی متفاوتی تشکیل شد که دست کم از حیث سازمان، سلسه مراتب، نظم و انضباط نظامی، باید نخستین واحد نظامی مدرن به مفهوم واقعی آن به شمار آید. اگر چه این نیرو به موازات نیروهای قدیم شکل گرفت، در عمل این دو به موازات هم عمل نمی‌کردند، بلکه به عنوان دو نیروی متعارض به حیات خود ادامه می‌دادند. بخش ایلیاتی با محوریت ایل قاجار و خاندان سلطنت در مسیر فروپاشی حرکت می‌کرد و بخش مدرن در جهت تثبیت و توسعه مدیریت، بنابراین دو بخش به عنوان نماینده دو طرز تفکر حاکم بر جامعه به شمار می‌آمدند. با تصدی کامران میرزا نایب السلطنه در وزارت جنگ، فروش احکام و مناصب سرهنگی، سرتیپی و امیر تومانی و واگذاری مقامات به فرزندان ده پانزده

ساله صاحب منصبان، آشفتگی شدیدی در قشون ایجاد کرد و کامران میرزا کارامدی قشون را به هیچ و پوچ تبدیل کرد (مستوفی، ۱۳۴۱، ج ۱: ۴۹۰).

کار به جایی رسید که در موقع قتل ناصرالدین شاه، قوای نظامی سنتی نقشی در حفظ امنیت تهران نداشتند و امنیت شهر به فرمانده روسی قوای قزاق واگذار شد (قائم مقامی، ۱۳۲۶: ۸۷) به این ترتیب قشون ایلیاتی قاجاریه به سرعت به اسم بلا رسم تبدیل می شد و مراحل افول را یکی پس از دیگری طی می کرد. در سلطنت مظفرالدین شاه نیز آشفتگی قوای نظامی کماکان ادامه یافت. شاه پس از عزل فرمانفرما به کوشش امین الدوله، شاهزاده وجیه... میرزا را به وزارت جنگ منصوب کرد (ابراهیم خان شیبانی، صدیق الممالک، ۱۳۶۶: ۳۳۵) این امر بدین معناست که وزارت جنگ و سررشته امور نظامی همچنان در دست قاجارها بود. به ویژه آن که قوای قزاق نیز تحت فرمان شاه قرار داشت؛ اما پس از مرگ شاهزاده وجیه... میرزا، شاه فرماندهی قشون را به دوازده سردار سپرد (عبدالحسین سپهر، ۱۳۶۸: ۱۵۷-۱۵۶) با این کار وحدت فرماندهی قشون از دست قاجارها خارج شد. مهم تر از همه آنکه در این دوره در لیست افواج قشون ایران نامی از ایل قاجار در سپاه ایران دیده نمی شد (اداره سوم ستاد بزرگ ارتشداران، بی تا: ۳۷-۳۵). بنابراین، این زمان را باید نقطه عطفی در خروج ایل قاجار از عرصه قدرت نظامی به شمار آورد. بدون تردید نظم و انضباط و سازمان ظاهری بر یگاد قزاق ناصرالدین شاه را در مقابله با مخالفین داخلی دلگرم ساخته بود و ارسال هزار قبضه تفنگ و چهار عراده توپ صحرایی فولادی از سوی تزار به عنوان هدیه به نیروهای قزاق در سال ۱۳۱۰ ه. ق، (قائم مقامی: ۹۶) این دلگرمی را تشدید می کرد. از این رو در اواخر دوره ناصری و کل دوره مظفری و ادوار بعدی قوای قزاق بسیار مورد توجه بود. مواجب قشون به صورت منظم و مرتب پرداخت نمی شد؛ اما مواجب نیروهای قزاق به صورت مرتب از عواید گمرک شمال که وثیقه نزد بانک استقراضی روسیه بود پرداخت می گردید (همان: ۱۰۷-۱۰۶).

از همان ابتدا قوای قزاق از سفارت روسیه بیشتر از وزیر جنگ اطاعت می کرد. (مستوفی، همان، ج ۲: ۲۵۹) و فرمانده روسی قزاقخانه موظف بود که در امور سیاسی با وزیر مختار روس در ایران مشورت کرده را پرت کارهای خود را به ارکان حرب قوای نظامی قفقاز بدهد (ماماتوف، ۱۳۶۳: ۳۲۴) در میان سربازان به خدمت گرفته شده برای قوای قزاق نامی از ایل قاجار و یا حتی دسته ای با عنوان قاجار دیده نمی شد و بیشتر قزاق ها از طوایف کوهستانی شاهسون، لر، بختیاری و کرد بودند و حتی در میان آنها ترکمن و افغان نیز وجود داشت (همان: ۳۳۱) و بدین ترتیب قاجارها نه در سطح فرماندهی و نه در میان سربازهای قزاق جایی نداشتند و این در حالی بود که قوای قزاق از دوره مظفری به بعد به

عنوان تنها نیروی نظامی منسجم کارآمد و مدرن ایران به شمار می‌آمدند و در زمان محمد علی شاه نیز قابل‌اتکاترین نیرو برای شاه جهت مقابله با مشروطه خواهان بودند، چرا که سیاست روسیه تزاری در جهت حمایت از سلطنت استبدادی محمد علی شاه بود (همان: ۳۳۷) بدین ترتیب قوای نظامی سنتی ایران که تحت فرماندهی شاهزادگان و رجال قاجاری بود، جای خود را به قوای قزاقی داد که تحت فرماندهی افسران روسی بود و تنها بدین دلیل از محمدعلی شاه حمایت می‌کرد که روسیه تزاری چنین وظیفه‌ای را از افسران روسی قزاق می‌خواست و هنگامی که سیاست روسیه تزاری درباره ایران در هماهنگی با بریتانیا قرارگرفت، قزاق‌ها پس از شکست از مشروطه خواهان در تهران دیگر به حمایت از محمد علی میرزا مخلوع برای بازپس‌گیری سلطنت پرداختند.

در هم شکستن اقتدار سیاسی قاجارها در پی انقلاب مشروطه

ناتوانی قاجارها در اداره کشور که با عدم درک شرایط جدید فرهنگی و تمدنی جهانی و در نتیجه ایستادگی آنها در برابر نوسازی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همراه شد، جامعه را به واکنش جدی وادار ساخت و متعاقب آن عملکرد نادرست قاجارها در برخورد با نارضایتی عمومی باعث آغاز جنبش مشروطه شد. قاجارها نه تنها شرایط بحرانی پیش آمده برای سلطنت قاجاریه را درک نکردند، بلکه این جنبش را زمینه‌ای برای حذف شاهزادگان رقیب پنداشته به توطئه علیه یکدیگر مشغول شدند. محمد علی شاه مخالفت مشروطه خواهان با خود را ناشی از تحریکات رقبای قاجارش بویژه ظل السلطان می‌دانست (ملک زاده، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۵۵) و عمو و پدرزنش کامران میرزا نیز او را به برجیدن مشروطیت ترغیب می‌کرد و حتی با صرف هزینه‌های بسیار برای از میان برداشتن مشروطه خواهان دست به دامان جن‌گیرها و رمالها شد (همان، ج ۲: ۴۲۳). این در حالی بود که عمده اعضای ایل قاجار که یا از مالکین و ثروتمندان بودند یا از دیوان سالاران و حتی قشرهای ضعیف شهری و یا روستایی به شمار می‌آمدند، حاضر به حمایت از اقدامات محمد علی شاه، علیه مشروطه خواهان نبودند. چنانکه پس از قتل ارباب فریدون مشروطه خواه به دست مجلل السلطان و عمالش، که از هواداران محمد علی شاه بود. عضد الملک رئیس ایل قاجار به نزد شاه رفت و به او اعلام کرد که شخص شاه را مسؤول اوضاع اسف‌آور مملکت می‌داند (رضا زاده ملک، ۱۳۷۷: ۹۰). و به شاه اخطار داد که «اگر روش خود را اصلاح نفرمایند هر آن طایفه قاجاریه، خویشان به عزل وی حکم داده و به جای او ولیعهد را به پادشاهی اختیار و سلطنتش را اعلام خواهند نمود» (همان: ۹۱) اگر چه عضد الملک می‌دانست که

قاجارها از توان توسل به زور و همچنین از قدرت قانونی برای برکناری محمد علی شاه مستبد برخوردار نیستند، ولی حساب ایل قاجار را از شاه و مخالفین مشروطه جدا کرد. محمد علی شاه که هنوز تکیه گاه خود را قاجارهای طرفدار استبداد و قوای قزاق می دانست، در برابر مجلس ایستاد و با کودتای نظامی به فرماندهی لیاخوف روسی و با لشکری شامل ۴۵۰ الی ۵۰۰ نفر قزاق و هشت عراده توپ مجلس را به توپ بست (مامانتوف: ۳۵۰). محمد علی شاه پس از این واقعه از لیاخوف و قوای قزاق برای کمک به او در از میان برداشتن مجلس تشکر کرد (همان: ۳۲۸-۳۲۷).

نکته‌ای که تاکنون توسط مورخین معاصر مشروطیت و پژوهشگران بعدی مورد غفلت واقع شده است، ریشه‌ها و بنیان‌های نظری اقدام محمدعلی شاه در مخالفت با مشروطیت است. ریشه و بنیان فکری مقاومت محمدعلی شاه را باید در قطع ارتباط با واقعیت و درک متوهمانه وی از واقعیت جستجو کرد. پیشتر به دو مورد از ادراکات وی در این باره؛ یعنی عدم درک شرایط جهانی و انتشار تمدن جدید از یک سو و تلقی از مشروطه چونان تحریکات رقبا از سوی دیگر اشاره شد، اما سومین و مهم‌ترین مورد از قطع ارتباط با واقعیت و درک وارونه از آن، در نیافتن فروپاشی قدرت نظامی قاجارها و عدم حضور جدی و تعیین کننده آنان در صحنه بود. از این رو می پنداشت که روزگار همچنان برمدار ایل قاجار می چرخد.

در حساس‌ترین و سخت‌ترین شرایط پس از مواجهه با قیام مردم در تبریز، رشت و اصفهان، شاهزاده عین الدوله را در راس لشکری به تبریز فرستاد. سخن محمد ولی خان تنکابنی از اعضای این لشکر^۴ پرده از کفایت سیاسی و نظامی عین الدوله بر داشت: «اگر شاهزاده سپاهی نیست، سهل است که حکومت هم نمی داند» سپس می افزاید: «فی الحقیقه اگر کدخدای جوشقان هم سرداری می کرد، بهتر بود» (خلعتبری، ۱۳۴۸: ۲۸-۲۷). به این ترتیب قاجارانی در راس قشون قرار می گرفتند که در هنگام مرگ و زندگی، آنچه که نمی دانستند، جنگیدن و فرماندهی نظامی بود. به همین دلیل نیز مورد سرزنش سپاهیان قرار می گرفتند. در بستر همین ضعف بود که مقاومت قوای قزاق هم به جایی نرسید و مشروطه خواهان تهران را فتح کردند. پس از این حادثه نیز، برخی از رجال قاجار و خاندان سلطنت بر پایه ذهنیت مالوف خود، نگران رقبای ایلاتی به ویژه بختیاری‌ها بودند، اما دیگر امکان به سلطنت رسیدن ایلات وجود نداشت، زیرا گشتی تاریخی حاصل شده بود و تشکیل نیروهای مجاهد از مردم عادی بدین معنا بود که خاستگاه ایلی قدرت سیاسی در ایران به پایان راه خویش رسیده است و راه کشورستانی با شمشیر ایلات به بن بست برخورده است. محمد علی شاه به دلیل گرفتار آمدن در توهم

هنوز قادر به درک تحولات اجتماعی ایران و معانی مترتب بر آن نبود. به همین دلیل دو سال پس از خلع از سلطنت در سال ۱۳۲۹ با حمایت روس‌ها وارد گمش تپه شد تا بار دیگر کشور گشایی کند.

شاه مخلوع از شمال شرق و برادرش سالار الدوله از غرب به جمع‌آوری سپاه پرداختند. طبیعی بود که سالار الدوله با توجه به بافت قومی صفحات غربی ایران، سپاه خود را از میان اکراد تشکیل دهد. در نتیجه باده هزار نفر از اکراد جاف، کلهر و سنجایی از کرمانشاه راهی تهران شد (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۴۶۷). شاه مخلوع در توهم تشکیل سپاه تمام عیار از قاجاریه فقط با معدودی خانواده قاجاری در استرآباد روبرو شد. مادام شیل در ۱۸۵۶/۱۲۷۳، عده ایل قاجار را در مازندران دو هزار خانواده تخمین زده بود (رابینو، ۱۶۳۶: ۳۲)؛ اما در این زمان، یعنی تنها پنجاه و پنج سال بعد ۱۹۱۱/۱۳۲۹ علی‌رغم افزایش شدید جمعیت قاجارها، تنها چهار صد خانوار قاجاری از طایفه‌های قویونلو، دولو، عزالدین‌لو، قرصانلو، شامبیاتی، زیادلو، کرلو و سپانلو باقی مانده بودند (همان: ۱۰۸) در نتیجه محمدعلی میرزا به همراه برادرش شعاع السلطنه به رقیب و دشمن دیرین قاجارها؛ یعنی ترکمن‌ها پناه برد و سپاهی از آنان برای حمله به تهران تشکیل داد (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۴۵۱) در این زمان قوای قزاق نیز خود را از منازعه میان محمدعلی میرزا و مشروطه‌خواهان کنار کشیدند و به محمدعلی میرزا کمکی نکردند. محمدعلی میرزا با تقسیم سپاهش به دو دسته به فرماندهی رشید السلطان از سمت فیروز کوه و دسته دیگر به فرماندهی ارشد الدوله از راه شاهرود و ورامین حمله به تهران را آغاز کرد و خود با سپاهی متشکل از اصانلوها در مازندران مستقر شد. (ملک زاده، ج ۷: ۱۴۲۴) مشروطه‌خواهان با تشکیل سپاهی از بختیاری‌ها، مجاهدین قفقازی، ارامنه و تعداد کمی ژاندارم به ترتیب بر رشید السلطان، ارشد الدوله، صمدخان شجاع الدوله و سالار الدوله غلبه کردند. نکته مهم این جنگ‌ها، شکست سپاه ارشد الدوله مرکب از دو هزار ترکمن و تعدادی از قبایل دیگر از پانصد سوار بختیاری و صدو هشتاد ارمنی و عده کمی ژاندارم بود (مورگان شوستر، ۱۳۵۱: ۱۷۶). تا بار دیگر این حقیقت با وضوح تمام آشکار شود که اگرچه قاجارها بر اساس ساز و کار ناشی از قدرت ایلی به قدرت رسیدند و در اوج قدرت مقدمات طبیعی افول و زوال قدرت را نیز تجربه کردند؛ اما با اجبار در نوسازی نظامی، راه و روشی را در پیش گرفتند که بر خلاف تصورات و ذهنیت غیرعقلانی آنان به جای تقویت بنیه نظامی آنان، افول و فروپاشی بنیان‌های مادی قدرت آنان را موجب شد و سرانجام با ضربات وارده از سوی همان واحد نظامی مدرن از صحنه قدرت سیاسی خارج شدند.

نتیجه

قدرت در ایران با تکیه بر نیروی برآمده از قبایل امکان بروز می یافت؛ اما این قدرت یک سیر تقریباً یکسان صعود و نزولی را از آغاز تا انجام طی می کرد و با ورود ایل به قدرت و روی آوردن به زندگی یکجا نشینی و الزامات و اقتضائات آن، ایل انسجام اجتماعی و جمعیتی خود را از دست می داد و با خروج از صحنه در برابر رقیبان تازه نفس نوبت به دیگری می رسید. این قاعده اگر چه در تاسیس سلسله قاجار و تا میانه سلطنت آنان ساری و جاری بود؛ اما ورود ایران به عرصه روابط و مناسبات جهانی و شکست از ارتش های مدرن اروپایی (روسیه و انگلیس) مسایل جدیدی به وجود آورد. قاجارها در توهم امکان حفظ روابط و مناسبات قدیم یک سده در مقابل تمدن جدید ایستادند؛ اما ضرورت های نظامی و شرایط اضطراری از همان آغاز مواجهه با ارتش های مدرن، نوسازی نظامی را اجتناب ناپذیر کرد. قاجارها با تلقی ظرف و مظلوف از نسبت سنت و مدرنیسم و بدون درک درست از نقش مدرنیسم و مدرنیزاسیون در تغییر ساختار و روابط و مناسبات اجتماعی، نوسازی نظامی را مورد توجه دادند. به زعم آنان نوسازی نظامی تنها ایجاد نظم و نظام جدید در قشون و استفاده از سلاح آتشین بود. اما حتی در این نحوه تلقی نیز نه تنها ایل قاجار را در محور نوسازی نظامی قرار نداد، بلکه واحد نظامی مدرن قزاق با عضوگیری از سایر ایلات و گروه ها، ایل قاجار را بتدریج از صحنه خارج کرد و در نهایت وقتی که قاجارها پشتوانه نظامی ایلی خود را از دست دادند، به جای نیروی ایلاتی جدید توسط همان نیروی نظامی مدرن خودساخته، که تسلطی بر روی آن نداشتند، آخرین مرحله افول را در منحنی قدرت طی کردند.

یادداشت ها:

- ۱ - جز چند مورد استثنایی و خلاف قاعده که به قدرت رسیدن گروه های شهر نشین را به صورت سلسله های کوچک در پی داشت.
- ۲- داستانی که در قصص العلمای تنکابنی ذکر شده، جدا از آنکه واقعیت تاریخی داشته باشد یا نه نشاندهنده نگرش حکومت گران آن دوره بویژه قاجارها نسبت به انسجام ایلی است: آقا محمد خان که خبردار شده بود برادران مدعی سلطنت او هستند پس از فرار از شیراز و رسیدن نزد آنها شبانه به نزد آنها رفت و گفت: که سلطنت از آن اوست ولی شبانه به نزد آنها آمده تا اگر آنها می خواهند دیگری را به ریاست بردارند، او را بکشند و هنگام صبح منازعی نداشته باشند و انسجام ایل قاجار برهم نخورد لذا برادران به ریاست او تن دادند (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۲۴)

- ۳- این هفت هزار نفر عبارت بودند از فوج فراهان ۱۰۰۰ نفر، فوج کزازی ۱۰۰۰ نفر، فوج سرزند ۱۰۰۰ نفر، فوج نهاوند ۸۰۰ نفر، فوج کمره ۸۰۰ نفر، فوج بزچلو ۸۰۰ نفر، فوج خلیج قم ۶۰۰ نفر، فوج خرقان ۸۰۰ نفر و توپچیان شری و خرقانی ۶۰۰ نفر
- ۴- بعداً به آزادیخواهان پیوست و در فتح تهران مشارکت داشت و لقب سپهسالار اعظم گرفت.

منابع

- اداره سوم ستاد بزرگ ارتش داران (بی‌تا) *تاریخ ارتش نوین*. بخش نخست. جلد یکم. تهران: چاپخانه ارتش.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰) *اکسیر التواریخ*. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: وسمین.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷) *خلسه (مشهور به خوبنامه)*. به کوشش محمد کتیرائی. تهران: انتشارات توکا.
- _____ (۱۳۴۹) *صدرالتواریخ*. به کوشش محمد مشیری. تهران: انتشارات وحید.
- _____ (۱۳۶۷) *مرآت البلدان*. جلد دوم، سوم و چهارم. تصحیح: عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱) *افضل التواریخ*. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷) *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*. جلد دوم. تهران: کتابفروشی زوار.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۳) *قصص العلماء*. به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴) *تاریخ نو*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: نشر علم.
- خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی (۱۳۸۰) *تاریخ ذوالقرنین*. جلد اول. تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خلعتبری، محمد ولی خان (۱۳۶۷) *یادداشت‌های محمدرضا خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)*. به کوشش الهیار خلعتبری، فضل‌اله ایرجی کجوری. تهران: مرکز چاپ و انتشارات جاویدان.

خورموجی، محمد جعفر (۱۳۶۳) *حقایق الاخبار ناصری*. چاپ دوم. به کوشش سید حسین خدیو جم. تهران: نشر نی.

دروویل، گاسپار (۱۳۶۵) سفر در ایران. ترجمه: منوچهر اعتماد مقدم. چاپ دوم. تهران: شباویز.
دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی (مفتون) (۱۳۸۳) *مآثر سلطانیه (تاریخ جنگ‌های اول ایران و روس)* به ضمیمه *تاریخ جنگ‌های دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین*. به تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد. تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
رایینو، ه. ل. (۱۳۳۶) *سفرنامه مازندران و استرآباد*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رضا زاده ملک، رحیم (۱۳۷۷) *کتاب‌های آبی (انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)* به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انتشارات مازیار و انتشارات معین
ساروی، فتح اله بن محمد تقی (۱۳۷۱) *تاریخ محمدی (احسن التواریخ)*. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: امیرکبیر.

سپهر، عبدالحسین (۱۳۶۸) *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین*. با تصحیحات و توضیحات و مقدمه‌های عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات زرین.
سپهر (لسان الملک)، محمدتقی (۱۳۷۷) *ناسخ التواریخ*. جلد اول، جلد دوم و جلد سوم. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

شوستر، مورگان (۱۳۵۱) *اختناق ایران*. چاپ دوم. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. با تصحیح و مقدمه و حواشی و اسناد محرمانه منتشر شده در ایران توسط فرامرز برزگر و اسماعیل رائین. تهران: انتشارات صفی علیشاه.

شیبانی (صدیق الممالک)، میرزا ابراهیم (۱۳۶۶) *منتخب التواریخ*. زیر نظر ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی.

فالاندن، اوژن. *سفرنامه اوژن فالاندن به ایران (۲۵۳۶)* چاپ سوم. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: انتشارات اشراقی.

قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۲۶) *تحولات سیاسی نظامی ایران (از آغاز قرن یازدهم تا سال ۱۳۰۱ هـ. ش با ۴۶ گراور)*. تهران: کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی.

قوزانلو، جمیل (۱۳۱۵) *تاریخ نظامی ایران*. جلد دوم. تهران: شرکت شجاعی - گلستانه.

- کرزن، رابرت (۱۳۴۷) *ایران و مسأله ایران*. چاپ دوم. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات ابن سینا.
- گاردان، کنت آلفرد دو (۱۳۶۲) *ماموریت ژنرال گاردان در ایران*. چاپ دوم. ترجمه: عباس اقبال. تهران: انتشارات نگاه.
- مامانتوف، ن - پ (۱۳۶۳) *بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری (حکومت تزار و محمدعلی شاه)*. ترجمه شرف الدین قهرمانی. به اهتمام همایون شهیدی. تهران: سازمان انتشارات اشکان.
- مخبرالسلطنه (هدایت)، مهدیقلی (۱۳۶۳) *گزارش ایران*. چاپ دوم. تهران: نشر نقره.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۱) *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه*. جلد اول و دوم. چاپ دوم. تهران: زوار.
- معمدالدوله، فرهاد میرزا (۱۳۴۵) *زنبیلی*. چاپ دوم. به کوشش محمود رضانی. تهران: اسلامیه.
- ملک زاده، مهدی (۱۳۶۳) *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. جلد اول (کتاب اول، کتاب دوم، کتاب سوم). جلد سوم (کتاب ششم و کتاب هفتم). چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- ملکم، جان (بی تا) *تاریخ ایران*. ترجمه میرزا حیرت. جلد دوم. تهران: کتابفروشی سعدی.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶) *سفرنامه جیمز موریه*. برگردان ابوالقاسم سری. سفر یکم. جلد اول. تهران: توس.
- واتسن، رابرت گرانت (۱۳۴۰) *تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ با نظری اجمالی* به وقایع عمده‌ای که به استقرار خاندان قاجار منجر شده است. ترجمه ع.مازندرانی. تهران: انتشارات امیرکبیر و انتشارات سخن.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵) *روضه الصفای ناصری*. جلد نهم و جلد دهم. بخش اول. چاپ دوم. به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.